

کتابخانه علم آسانی
فلسفه

- فوکویاما و پایان تاریخ / دکتر عزت‌الله فولادوند
- ماگنا کارتا / دکتر نورالله مرادی

و پایان تاریخ*

۱. فوکویاما

۸

فرانسیس فوکویاما (متولد ۱۹۵۲) یکی از دانشمندان علوم سیاسی اهل امریکا است که در دولت ریگان در وزارت امور خارجه ایالات متحد به سمت مشاور کار می‌کرد، و پس از نگارش و انتشار مقاله‌ای زیر عنوان «پایان تاریخ» که بعد با تفصیل بیشتر به همان نام به صورت کتاب در آمد، در ۱۹۸۹ به شهرت جهانی رسید. در این دو نوشته، فوکویاما به دفاعی تاریخی از ارزشهای سیاسی غربی برخاست و استدلال کرد که رویدادهای اواخر قرن بیستم نشان می‌دهد که اجماع جهانی به نفع دموکراسی لیبرال به وجود آمده است. این اجماع مساوی است با «پایان تاریخ» به معنای اینکه «در شکل گرفتن اصول و نهادهای بنیادی، پیشرفت بیشتری» وجود نخواهد داشت. البته باز هم رویدادهایی خواهد بود، ولی تاریخ به معنای داستان جهانی رشد و شکوفایی آدمی،

* Robert M. Burns & Hugh Rayment - Pickard (eds.) *Philosophies of History* (Oxford: Blackwell, 2000), pp. 307 - 309, 318 - 319.

بخش اول این مقاله، نوشته ری منت - پیکارد در معرفی فوکویاما است، و بخش دوم نوشته خود فوکویاما. این ترجمه به دلیل بحثهای گسترده بر سر عقاید فوکویاما و تأثیر آرای او نه تنها در متفکران سیاسی، بلکه در سیاست‌گذاران دنیا به خوانندگان فارسی زبان تقدیم می‌شود. (مترجم)

خاتمه پیدا خواهد کرد.

تعبیر فوکویاما از تاریخ جهان مستقیماً از هگل - یا به عبارت بهتر از تفسیر آلکساندر کوژو^۱ از هگل - سرچشمه می‌گیرد. در دهه ۱۹۳۰، کوژو قرائتی جدید از هگل بر پایه رابطه خواجه و بنده بنا به توصیف پدیدارشناسی روح^۲ عرضه کرد.^۳ هگل نبردی آغازین و بنیادین در بدایت تاریخ تخیل می‌کند که آدمیان در آن جان خویش را به خطر می‌اندازند تا دیگران ایشان را «پذیرند» یا «قدرشان را» [بازشناسند]. «پذیرش» یا «بازشناسی» هنگامی برای طرف پیرومند به انجام می‌رسد که شخص دیگر برده او شود. اما این رابطه خواجه و بنده ناپایدار است زیرا، از سویی، برده نیز خواهان «پذیرش» یا «بازشناخته شدن» است، و از سوی دیگر، خواجه طالب «پذیرش» یا «بازشناسی» از کسی در مقام مساوی است. بنابراین، رابطه فقط هنگامی به توازن می‌رسد که هر طرف، دیگری را قبول داشته باشد و [قدر] وی را بازشناسد. فوکویاما به پیروی از کوژو، مفهوم «پذیرش» یا «بازشناسی» را محور فهم تاریخ قرار می‌دهد، و نیروی رانشگر تاریخ را تکاپوی مشترک همه ما در طلب «پذیرش» شخصی می‌داند. او معتقد است که فقط در دموکراسی لیبرال «پذیرش» ممکن است جهانی و همگانی شود که در آن (لااقل از حیث نظری) همه کس از احترام مساوی بهره می‌برد. به نوشته او:

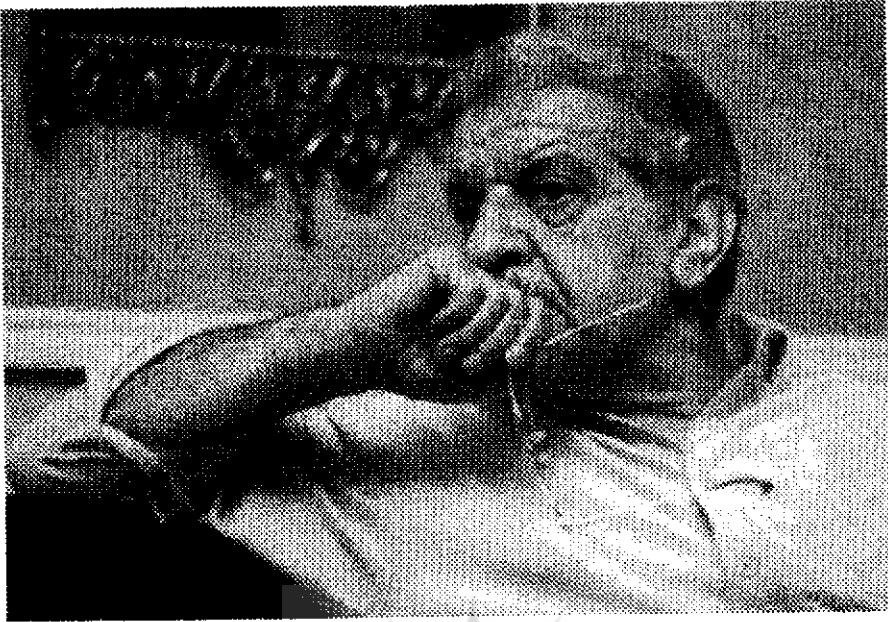
هر کودکی که در سرزمین ایالات متحد آمریکا یا فرانسه یا هر دولت لیبرال دیگری به دنیا بیاید، به دلیل تولد در آنجا از موهبت برخی حقوق شهروندی برخوردار است. اعم از اینکه کودک غنی باشد یا فقیر، سیاه باشد یا سفید، هیچ کس نمی‌تواند به جان او آسیب برساند بی‌آنکه نظام عدالت کیفری او را تحت تعقیب قرار دهد. این کودک، بموقع، حق خواهد داشت صاحب ملک و مال شود، و دولت و سایر شهروندان باید به این حق او احترام بگذارند... و سرانجام، وقتی این کودک به سن بلوغ برسد، حق خواهد داشت در همان حکومتی که آن حقوق را در اصل محقق می‌کند مشارکت جوید، و در کلیه مشاورات دربارهٔ بالاترین و مهمترین سیاستهای دولت سهم باشد. این مشارکت ممکن است به صورت رأی دادن در انتخاباتهای دوره‌ای باشد، یا به صورت فعالیت و ورود مستقیم

1 - Alexandre Kojève

2 - Hegel, *Phenomenology of Spirit*.

۳- این بخش از نوشته هگل همراه با تفسیر کوژو، در مجلدی کوچک به قلم شادروان حمید عنایت زیر عنوان خدایگان و بنده (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۲) به فارسی در آمده است. همچنین شرحی مفید و روشن دربارهٔ آن در کتابی به نام هگل، نوشته پیترو سینگر، ترجمه عزت‌الله فولادوند (تهران: طرح نو، ۱۳۷۹)،

صص ۱۲۱- ۱۱۷، به فارسی موجود است. (مترجم)



○ دکتر عزت‌الله فولادوند

به جریان سیاست - مانند نامزدی برای سمتهای مختلف - یا به صورت نوشتن سرمقاله در پشتیبانی از فلان موضع یا فلان شخص، یا به صورت خدمت در دستگاه اداری دولتی. حکومت مردم بر خویش به فرق میان خواجه و بنده پایان می‌دهد: همه کس حق دارد سهمی ولو کوچک از نقش خواجه‌گی ببرد. خواجه‌گی در این شرایط به شکل اعلام قوانینی در می‌آید که به طرز دموکراتیک تعیین شده‌اند، یعنی مجموعه‌ای از قواعد عام که آدمی به وسیله آنها ارباب خویش می‌شود. پذیرش یا بازشناسی شکل دو جانبه پیدا می‌کند هنگامی که دولت و مردم یکدیگر را می‌پذیرند و باز می‌شناسند، یعنی وقتی که دولت به شهروندانش حقوقی اعطا می‌کند و شهروندان موافقت می‌کنند که به قوانین دولت گردن نهند.^۱

فوکویاما استدلال می‌کند که این، پایان تاریخ است، زیرا شکل حکومتی بهتر از آن را متصور نیست. استدلال فوکویاما از فرضی درباره طبیعت انسان آغاز می‌شود. به گفته او، دو چیز بر ما حاکمند: عقل و خواهشهای نفسانی. فوکویاما اذعان دارد که فرق بین این دو از افلاطون نشأت می‌گیرد. در دفتر چهارم جمهوری، افلاطون نفس - یا طبیعت آدمی - را دارای سه بخش توصیف

می‌کند: بخش نخست (nous) عقل یا ذهن یا هوش؛ دوم (epithemeia) شوق یا انفعالات غیر عقلانی: تشنگی، گرسنگی، خواهش جنسی؛ سوم (thymos) شور و شهامت یا انفعالات والای بر آغالیدن، خشم بحق، و میل به کسب ارج و احترام. جانوران ممکن است گرسنه، تشنه یا مایل به جفتگیری شوند، اما فقط آدمیان می‌توانند در آرزوی عدالت یا خواهان جامعه‌ای بهتر باشند. واژه thymos احتمالاً از فعل thuo در یونانی مشتق می‌شود که به معنای قربان کردن است، و thymos التزاماً یعنی نیاز به فداکاری در راه هدفی بالاتر. در افلاطون، thymos به معنای تلاش در پی هدفهایی انتزاعی مانند مهر و زیبایی و راستی و آزادی و نیکی است. هگل در مقدمه فلسفه تاریخ از فرق بین ایده‌ها و انفعالات به منظور فهم تاریخ جهان استفاده می‌کند، و می‌نویسد:

پس هدف تحقیق ما شامل دو عنصر است: اول «ایده»، و دوم مجموعه انفعالات انسانی، که یکی تار و دیگری پود این فرشینه پهناور تاریخ جهانی است. میانه و وحدت انضمامی این دو، در شرایط [حاکمیت] اخلاق در دولت، آزادی است.^۱

هگل می‌بیند که تاریخ، هم به انرژی و هم به منطق نیاز دارد، و «نیروی راننده و برانگیزاننده برای کارهای بزرگ» از آن فراهم می‌آید.^۲ فوکویاما نیز به پیروی از هگل، تاریخ را محصول این دو جزء سازنده - یعنی ذهن و thymos، یا عقل و روح بزرگ منشی - می‌داند. روح بزرگ منشی بیش از همه چیز در پی آن است که قدرش شناخته شود و طالب پاس و احترام و شرف و افتخار از سوی دیگران است. ولی فقط ذهن قادر به تخیل شرایطی در جامعه است که thymos بتواند به فعلیت برسد؛ تنها ذهن قادر به تصور شکلی از دولت است که امکان پذیرش و قدرشناسی متقابل و ایجاد جامعه‌ای آزاد در آن فراهم آید.

جالب اینکه شرایط پساتاریخی^۳ برای فوکویاما دلچسب نیست. او نگران است که پس از پایان تلاش برای پذیرفته و بازشناخته شدن، بر سر سائقه‌های ناشی از thymos چه خواهد آمد. بیم از این است که thymos فرو خواهد مرد و بشری از خود خرسند و بی‌روح بر جای خواهد گذارد. فوکویاما در اینجا به نیچه و تصویر او از فرد لیبرال دموکرات به عنوان «آخرین انسان» رجوع می‌کند - یعنی صورتی بی‌جان از انسانیت که از اراده معطوف به تلاش در پی ارزشهای عالیتر تهی شده است. ترس دیگر فوکویاما از این است که thymos احياناً به شکل خشونت‌های

1 - Hegel, *The Philosophy of History*, tr. J. Sibree (New York, 1956), p. 23.



○ فرانسیس فوکویاما

ضد اجتماعی در قالب رفتارهای «تند و افراطی و بیمارگونه» بروز کند. نخستین واکنشها به فلسفه تاریخ فوکویاما در محافل دانشگاهی عموماً انتقادآمیز بود. به نظر بسیاری از افراد که جهان را بسیار دور از حد کمال و ویژگیهای آن را جنگهای وحشیانه و سرکوب و توتالیترسم و ستمگری می دیدند، نظریه فوکویاما نامعقول و مهمل بود. منتقدان چپگرای و به اتهام رجزخوانیهای ناپخته و ناشیانه به شیوه سرمایه داران هدف نکوهش قرار می دادند. منتقدان راستگرا استدلال می کردند که دموکراسی لیبرال به هیچ روی از خطرهای جهانی مانند کمونیسم ایمن نیست. با اینهمه، کتاب فوکویاما، پایان تاریخ و آخرین انسان،^۱ آشکارا در دل مردم جایی باز کرد و در امریکا و فرانسه و کشورهای دیگر در شمار پرفروش ترین کتابها قرار گرفت. او اگر هیچ کار دیگری هم نکرده بود، دست کم موفق شده بود برخی از بنیادی ترین مسائل فلسفه نظری تاریخ را وارد عرصه بحث عمومی کند.

یکی از جالب توجه ترین انتقادها از فوکویاما، نقد فیلسوف فرانسوی ژاک دریدا بود که از اواخر دهه ۱۹۶۰ رهیافتی به فلسفه موسوم به «ساختار زدایی»^۲ به وجود آورد و پروراند. دریدا

1 - F. Fukuyama, *The End of History and the Last Man*, 1992.

۲ - deconstruction. بعضی از مترجمان این اصطلاح را «ساختار شکنی»، «ساخت گشایی» و غیر آن نیز

به یاری ساختار زدایی می‌خواست نشان دهد که ادعای مالکیت مطلق حقیقت (از نوع ادعاهای فوکویاما) همواره تناقض در بردارد و به *aporia* می‌انجامد (که واژه‌ای یونانی و به معنای راه مسدود یا بن‌بست است). در کتابی به نام *شبه‌های مارکس*^۱، دریدا مدعی می‌شود که نظریه «پایان تاریخ» فوکویاما پر از تناقضهای اساسی است. او نخست دلیل می‌آورد که فوکویاما پایان تاریخ را اعلام می‌کند، ولی این چیزی بجز نوید یا پیشگویی پایان نیست.^۲ فوکویاما نمی‌تواند پایان تاریخ را به ما بنمایاند، زیرا همچنان رژیمهایی در جهان وجود دارند که هنوز دموکراسی لیبرال را نپذیرفته‌اند. پس چشم اندازی که فوکویاما با این اطمینان ارائه می‌دهد، در واقع ایمانی شبه دینی است به اینکه آینده به آرمان پایان تاریخ جامعه عمل خواهد پوشانید.

دوم، دریدا استدلال می‌کند که فوکویاما در فرق گذاشتن بین واقعیتها و آرمانهای تاریخی ناموفق است. با وجود واقعیتهای هولناک در قرن بیستم، فوکویاما باز هم بحث می‌کند که آرمان دموکراسی لیبرال به طور روز افزون مورد قبول واقع می‌شود. این به دلیل آن است که «پایان تاریخ» نه وضعی واقعی، بلکه «آرمانی نظم دهنده» است که نمی‌توان آن را با هیچ رویداد تاریخی یا شکست «تجربی» به محک زد و سنجید. فوکویاما می‌گوید اینکه «تاریخ تجربی» قرن بیستم شامل بسیاری نمونه‌های توتالیتاریسم و وحشیگری است بطلان آن آرمان را ثابت نمی‌کند. به عقیده دریدا، عیب این استدلال این است که خود فوکویاما در جاهای دیگر واقعیتهای تاریخ - از قبیل سقوط بلوک شرق و، در مقابل، موفقیت اقتصادی امریکا و جامعه اروپا - را برهانی بر مشروعیت و پیشرفت آرمان دموکراسی لیبرال می‌شمارد.

باید متوجه بود که دریدا با وارد کردن این انتقادات، در صدد مخالفت با ارزشهایی نیست که فوکویاما به قرائت خود از «پایان تاریخ» نسبت می‌دهد. ولی، به اعتقاد او، پایان تاریخ فقط ممکن است به عنوان امید یا نوید جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک وجود داشته باشد، و از این حیث، هرگز فنانخواهد رسید. پس تاریخ چیزی بجز کار بی‌پایان امید و انتظار نیست.

۲. پایان تاریخ^۳

منشأ دوردست این کتاب [پایان تاریخ و آخرین انسان] مقاله‌ای است زیر عنوان «پایان

ترجمه کرده‌اند. (مترجم)

1 - J. Derrida, *Specters of Marx*, tr. P. Kamuf, London, 1994

۲- همان، صص ۷-۵۶، ۶۱-۵۹.

3 - F. Fukuyama, *The End of History and the Last Man*, London, 1992, pp. XI - XII.

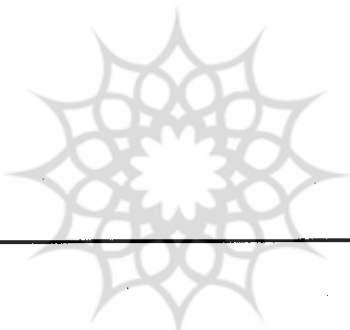
تاریخ؟» که من در تابستان ۱۹۸۹ در مجله «نشنال اینترست»^۱ نوشتم، و در آن استدلال کردم که در سراسر جهان در چند سال اخیر که دموکراسی لیبرال بر ایده‌تولوژیهای رقیب مانند سلطنت موروثی و فاشیسم و کمونیسم پیروز شده، اجماعی شایان توجه در خصوص مشروعیت آن به عنوان نظام حکومتی پدید آمده است. علاوه بر آن، استدلال من این بود که دموکراسی لیبرال ممکن است مساوی با «نقطه پایان تکامل ایده‌تولوژیک بشر» و از این حیث، به معنای «پایان تاریخ» باشد. به عبارت دیگر، در حالی که ویژگی شکل‌های پیشین حکومت نواقص و نابخردیهای خطرناک و وخیمی بود که عاقبت به سرنگونی آنها انجامید، می‌توان بحث کرد که دموکراسی لیبرال خالی از اینگونه تناقضهای ذاتی بنیادین است. البته غرض این نبود که دموکراسیهای با ثبات امروزی مانند ایالات متحد یا فرانسه یا سوئیس عاری از هرگونه بی‌عدالتی یا مشکلات جدی اجتماعی‌اند. مقصود این بود که این مشکلات از اجرای ناقص اصول دو گانه آزادی و برابری، یعنی شالوده دموکراسی مدرن، سرچشمه می‌گیرند، نه از عیب و نقصی در خود آن اصول. دموکراسی ممکن است پسرفت کند و به شکل‌های بدوی فرمانروایی مانند دیکتاتوری نظامی یا دین سالاری مبدل گردد، ولی از آرمان دموکراسی لیبرال بهتر ممکن نیست...

بسیاری از مردم از واژه «تاریخ» متحیر شده بودند، زیرا تاریخ را به معنای متداول وقوع رویدادها می‌گرفتند، و متذکر وقایعی می‌شدند مانند سقوط دیوار برلین و شدت عمل کمونیستهای چینی در میدان تیان آنمن و تجاوز عراق به کویت به عنوان شواهدی بر اینکه «تاریخ ادامه دارد» و خطای من، به صرف این واقعیت، ثابت می‌شود.

ولی مقصود من از آنچه پایان یافته بود نه وقوع رویدادها، حتی رویدادهای بزرگ و خطیر، بلکه تاریخ به معنای فرایندی یگانه و منسجم و تکاملی بود وقتی تجربه همه مردمان در همه زمانها به حساب گرفته می‌شد. این تعبیر از تاریخ، با عقاید فیلسوف بزرگ آلمانی هگل ارتباط نزدیکی داشت. کارل مارکس آن را از هگل گرفت و به صورت یکی از اجزای جو فکری ما در آورد، و اکنون هرگاه از واژه‌هایی مانند «بدوی» یا «پیشرفته» یا «سستی» یا «مدرن» در مقام دلالت به انواع مختلف جوامع بشری استفاده می‌کنیم، این مفهوم به طور ضمنی وجود دارد. به نظر هر دو این متفکران، مراحل رشد و شکوفایی جوامع بشری از اجتماعات ساده قبیله‌ای بر پایه برده‌داری و کشاورزی در حد تأمین معیشت آغاز می‌شد و از حکومت‌های دینی و پادشاهی و اشرافی فئودال می‌گذشت تا برسد به دموکراسی لیبرال و سرمایه‌داری که نیروی محرک آن

تکنولوژی است. آن دو معتقد بودند که این سیر تکاملی نه تصادفی است و نه غیر قابل فهم ولو به خط مستقیم پیش نرود، و ولو امکان تردید وجود داشته باشد که آیا در نتیجه این «پیشرفت» تاریخی آدمی به خوشبختی بیشتر و وضع بهتر دست یافته است.

هگل و مارکس هر دو بر این اعتقاد بودند که تکامل جامعه انسانی بی پایان نیست، و روزی که نوع بشر به شکلی از جامعه دست یابد که ژرفترین و بنیادی ترین آرزوهای او را برآورد، تکامل نیز پایان خواهد یافت. بنابراین، هر دو متفکر «پایان تاریخ» را مسلم می دانستند: به نظر هگل تاریخ با تأسیس دولت لیبرال پایان می پذیرفت، و به نظر مارکس، با جامعه کمونیستی. البته این بدان معنا نبود که چرخه طبیعی تولد و زندگی و مرگ خاتمه خواهد یافت، یا رویدادهای مهم دیگر به وقوع نخواهند پیوست، یا روزنامه های گزارش دهنده آن رویدادها دیگر منتشر نخواهند شد؛ بلکه به این معنا بود که دیگر پیشرفت بیشتری در شکوفایی اصول و نهادهای اساسی وجود نخواهد داشت، زیرا تا آن زمان همه مسائل برآستی بزرگ فیصله خواهند یافت.



منتشر شد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۲ روز علوم انسانی

سفر به سرزمین بختیاری

ویتاسکویل وست

ترجمه شفق سعد

نشر فرزاد - تهران - خیابان کریمخان زند - خیابان شهید حسینی (مدیری) شماره ۱۶ -

کدپستی ۱۵۸۵۶ تلفن ۴ - ۸۳۱۰۲۵۲ -